

ترجمان وحی (بررسی نقش پیامبر در فرایند نزول وحی)

حامد حسینیان*

چکیده

یکی از جنبه‌های بررسی وحی، فرایند نزول آن از نگاه دریافت‌کننده آن پیام است. برخی از دین پژوهان، پیامبر را فاعل وحی می‌دانند و وحی را حاصل نبوغ، تجربه یا روان پرهیاهوی او می‌پندازند. بنابر نظر برگزیده، پیامبران قوه‌ای مخصوص دارند که ابزار درک هاتف غیب است و از روی لیاقت به ایشان عطا شده است. آنان پیام الهی را بوسیله آن قوه می‌شنوند و بدون کاستی به زبان قوم خود ترجمه می‌کنند. این ترجمه کار پیامبر است؛ اما از آنجاکه پیام الهی است و این قوه نیز هدیه‌ای الهی و خداوند خود عصمت وحی را ضمانت کرده است، سخن پیامبر همان کلام الهی است که در قالب کالبدهای زمینی تنزیل شده است. بهنظر می‌رسد این بیان هم مورد تأیید متکلمان باشد و هم راه را بر اعتراض‌های دگراندیشان بیندد.

واژگان کلیدی

وحی، تنزیل، پیامبر، قوه دریافت وحی، مراتب وحی، تجربه دینی.

طرح مسئله

هرچند فرایند تنزیل وحی بیچیده است، شکی نیست که اگر هستی، خالق مهربانی داشته باشد که بخواهد پیام هدایت و سعادت را به مخلوق خود برساند، باید آن معانی عالی را به گونه‌ای برای بشر تنزیل کند. عده‌ای پیامبر را فاعل وحی و معانی و الفاظ را ساخته و پرداخته او می‌دانند. عده‌ای دیگر، تنها الفاظ را ساخته پیامبر می‌دانند و بیشتر متکلمان، هم الفاظ و هم معانی را الهی می‌دانند. قضاوت در مورد سرشت وحی به جهات گوناگونی بستگی دارد که یکی از آنها بررسی نزول وحی و کیفیت آن است. در روند پژوهش درباره فرایند

safir.shahed@gmail.com

*. دانشجوی دکتری فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی .

تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۱۷

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۵

تنزیل، ابتدا پاسخ از نگاه دین پژوهان دگرگاندیش پی گرفته می شود و بعد از نقد و بررسی، نظریه برگزیده تبیین می شود.

پیامبر، فاعل و حی

گروه اندکی از اسلام‌شناسان سعی کرده‌اند تا به وحی، ماهیتی از سخن بشری بپوشانند. اینان معمولاً وحی را یا آتش درون پیامبر یا حاصل نبوغ او یا تجربه درونی وی می خوانند. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۶: ۱۰۶ - ۹۷) تفصیل این سه رویکرد چنین است:

۱. آتش درون (نگرش روان‌شنختی)

برخی از خاورشناسان معتقدند وحی محصول ضمیر ناخودآگاه پیامبران است و از آنجاکه ایشان علاقه شدیدی به هدایت مردم داشتند، چنین می‌پندسته‌اند که با عالم غیب در ارتباط هستند. در منگام^۱ می‌نویسد:

او پیوسته در فکر و اندیشه بود، ناراحت می‌شد و به خود می‌بیچید تا آنگاه که یقین کرد او همانند پیامبر می‌باشد که خداوند او را برای هدایت بشر برانگیخته است. این اعتقاد در خواب‌هایی که می‌دید بر او تجلی نموده، سپس این وضع تقویت شد و از صورت رؤیا و خواب بالاتر رفت و آن را به صورت فرشته‌ای مجسم بافت که در حال بیداری وحی را به او تلقین می‌کند. این آگاهی‌ها بر او چنین وانمود می‌شد که از آسمان بر او نازل می‌شود. (سبحانی، ۱۳۷۹: ۲۰ / ۲؛ فرید وجودی، ۱۹۷۱: ۱۰ / ۷۲۰ - ۷۱۳)

کارن آرمستانگ، یکی از دین‌شناسان معروف معاصر، پس از حادث ۱۱ سپتامبر، کتابی در زمینه زندگی حضرت محمد<ص> نوشت که بسیار پر فروش شد. انصاف این است که او در این کتاب، زندگی پیامبر اسلام و حادث در طول زندگی ایشان را به خوبی یک نویسنده مسلمان نگاشته است؛ اما چون در فرهنگ مسیحی، تصور متفاوتی از وحی وجود دارد، تفسیر متفاوتی از وحی ارائه کرده است:

این اصوات مقدس مسلمانًا به‌طور مستقیم از آسمان صادر نمی‌گردید. خداوند موجود قابل توصیفی که این چنین پیام خود را در عالم خارج ارسال دارد، نمی‌تواند باشد. پیامبر باید از دورن خود این پیام‌ها را دریافت می‌داشته است. بعدها صوفیان و عرفای مسلمان، این پیام را به عنوان حضور خداوند در بطن موجودیت ما انسان‌ها تفسیر نمودند. بعضی از آنان پیام‌الله را بدین صورت می‌شینند: خدایی به‌جز خود شما وجود ندارد. (آرمستانگ، ۱۳۸۳: ۱۱۵)

برخی از دین‌پژوهان داخلی نیز با گرتهداری از فضای فرهنگی غرب، همان سخنان را تکرار می‌کنند.

۱. امیل درمنگام شاعر و مستشرق فرانسوی است. او کتابی با عنوان *حيات محمد* تألیف کرده است و در آن به تبیین وحی نیز پرداخته است.

سروش معتقد است: وحی آتشی بود که از دورن به خرم پیامبر افتاده بود و چنان روانش را پریشان کرده بود که چنین می‌شنید که بر او وحی می‌شود.

همین چالش‌ها و پرسش‌ها بود که روان او را بی‌تاب و چالاک می‌کرد و آتش نیاز و تقاضا را در او دامن می‌زد و او را به آستانه کشف می‌رساند تا پاسخ‌هایی را از فرشته وحی دریافت کند و به زبانی درخور مردم با آنان در میان نهد. (گروه نویسنده‌گان، ۱۳۸۷: ۸۶ - ۸۷)

پیامبر درست مانند یک شاعر احساس می‌کند که نیروی بیرونی او را در اختیار گرفته است؛ اما درواقع یا حتی بالاتر از آن در همان حال، شخص پیامبر همه چیز است: آفریننده و تولیدکننده. (همان: ۷ - ۶)

محمد کتابی بود که خدا نوشت و وقتی او کتاب وجود خود را می‌خواند، قرآن می‌شد و قرآن کلام خدا بود. محمد را خدا تألیف کرد و قرآن را محمد و قرآن کتاب خدا بود. همچنان که زنبور را خدا آفرید و عسل را زنبور و عسل فراورده وحی بود. (سروش، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

علی دشتی^۱ نیز سال‌ها پیش از وی، وحی را صورتی از اعماق ضمیر ناخودآگاه پیامبر و آرزوهای نهفته در آن خوانده بود. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۶: ۹۸)

۲. اندیشه اصلاح (نگرش اجتماعی)

وحی در این رهیافت، حاصل نیوغ و ابتکار پیامبر در جامعه تعریف می‌شود. اینان می‌پندارند که پیامبران در طول تاریخ با استفاده از نبوغ فکری خود و آگاهی از اوضاع و شرایط جامعه خواسته‌اند سعادت را به جامعه بازگردانند. پیامبران همان نابغه‌های عرصه جامعه‌شناسی هستند که همت آنها صرف این شده که مدنیه فاضله را در آرمان شهر بسازند. آنان برای رسیدن به مقصد خوبی باید بگویند پیام را از ناحیه خداوند گرفته‌اند:

ممکن است کسی سوال کند برای انجام این کارها چه نیازی به خدا بود؟ به عوض رفتن به دنبال چنان تجربه سخت و ملال آور وحی در غار حراء، چرا او به سادگی یک مبارزه جدی علیه بی‌عدالتی را آغاز نکرد؟ پاسخ ساده است. او به خوبی می‌دانست که مشکل جدی‌تر از آن است که با اصلاح اجتماعی و مبارزه سیاسی بتوان آن را حل کرد و اگر هم در آن راه موفق گردد، بسیار سطحی و ظاهری خواهد بود. این تغییر نمی‌توانست اثربخش باشد، مگر اینکه قریش در عمق احساس درونی خود تغییرات ریشه‌ای را به وجود آورد. (آرمسترانگ، ۱۳۸۳: ۱۲۲)

۳. تجربه دینی (نگرش تجربی)

در غرب، شلایر ماخر برای حفظ باقیمانده دین تلاش کرد تا با طرح تجربه دینی، رنگ جدیدی به مسیحیت

۱. علی دشتی (۱۳۶۰ - ۱۳۶۴) از پژوهشگران و سیاستمداران معاصر است. او هرچند تحصیلات خود را در حوزه علمیه آغاز کرد، بعدها از منتقدان روحانیت و مبانی دین اسلام شد و هم‌زمان فعالیت‌های خود را در تحکیم پادشاهی سلسله پهلوی آغاز کرد. او کتاب ۲۳ سال را در نقد تاریخ صدر اسلام نوشت و تمامیت اسلام را به عنوان دین مبتنی بر وحی به چالش کشید.

دهد و آن را از چالش‌های پیش روی برهاند. در حوزه اندیشه‌های اسلامی نیز یکی از نخست کسانی که این راهکار را در پیش گرفت، اقبال لاهوری بود. ایشان هم تحت تأثیر فضایی که در آن درس خوانده بود، برای احیای فکر دینی، نسخه تجربه دینی را نگاشت. اقبال می‌نویسد:

پیغمبر را می‌توان همچون نوعی از خودآگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه اتحادی تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و دربی یافتن فرصت‌هایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند یا شکل تازه‌ای به آمها دهد. در شخصیت وی، مرکز محدود زندگی در عمق نامحدود خود فرومی‌رود، تنها با این قصد که باز دیگر با نیروی تازه ظاهر شود و کهنه را براندازد و خط سیرهای جدید زندگی را آشکار کند. (بی‌تا: ۱۴۴)

سروش نیز وحی را تجربه‌ای می‌داند که پیامبر روزبه روز در آن ماهرتر می‌شود. همان‌گونه که هر تجربه‌گری می‌تواند آزموده‌تر و مجرب‌تر شود و همان‌طور که هر شاعری می‌تواند شاعرتر شود، پیامبر هم می‌تواند به تدریج پیامبرتر شود: (سروش، ۱۳۷۹: ۱۰)

محمد رسول الله را می‌نگرم که چون عاشق هنرمند در تجربه‌ای روحانی سینه‌اش گشاده و چشمان باطنیش گشوده و جانش پر از خدا شده است و از آن پس هرچه می‌بیند و هرچه می‌گوید، خدایی است ... او لبریز و شادمان از این کشف پیامبرانه، تجربه خود را با دیگران در میان می‌گذارد و مغناطیس‌وار جان‌های شیفته را به خود می‌خواند. (گروه نویسندهان، ۱۳۸۷: ۵۰)

تحلیل و بررسی

اکنون پس از گزارش نگرش‌های گوناگون به ماهیت وحی، لازم است به تحلیل آنها پرداخته شود تا زمینه برای ارائه قول برگزیده فراهم گردد.

تقدیهای مشترک بر هر سه نگرش

۱. به تعبیر قرآن: «وَمَا قَدِرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرُهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَّرٌ مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَ هُدًى لِّلْكَاسِ؛ خدا را چنان که باید نشناختند، آن هنگام که گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده. بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده، نازل کرده است. همان کتابی که برای مردم روشنایی و رهنمود است.» (انعام / ۹۱) به راستی اینان خدای خود را نشناخته‌اند. چگونه انسان مخلوقی رهایش باشد و خدا هدایتش را به عهده نگرفته باشد؟ اینان در حقیقت خدا را تحقیر کرده‌اند؛ چگونه خدا در اندیشه هدایت نباشد و پیامبر از درد هدایت، تجاریش را در قالب نسخه‌های هدایت برای انسان به تحریر درآورد؟ امام صادق علیه السلام در وصف خداوند می‌گوید: «خدا بزرگ‌تر از آن است که خلقش را بر زمین بدون امامی عادل رها کند.» (کلینی، ۱: ۱۳۶۵ / ۱۷۸)

سزاوار نیست فرزندان انسانی که خالق هنگام آفرینش او، خود را احسن‌الحالقین خوانده بود، در دنیا‌یی که

به امانت برای آنها آفریده شده بود، تنها به نظاره طلوع‌ها و غروب‌های بی‌بیان خورشیدش بنشینند. آری، خدا حکیم‌تر از آن است که بهانه خلقتش تنها نمایش این داستان بی‌انتها باشد. آیا می‌شود پنداشت آن خدایی که بر جنبندگان نیز نقشه راه را الهام کرده، به زنبور وحی می‌کند، بر این انسان که تاج «کرمانا» به سرش نهاده، سروش هدایتش را دریغ دارد؟

۲. «چگونه خدا را شناخته‌اند آنان که می‌گویند: چه بسا پیامبران یافته‌های خود را بافته باشند و در کتابی تدوینش کرده باشند. آن خدایی پرستیدنی است که چنان جهان در ید تدبیرش نهفته که اگر پیامبرش لحظه‌ای خطأ کرد و یافته‌های شاعرانه‌اش را ربانی جلوه داد، تپش را از قلبش بازستاد.» (الحاقة / ۴۶ - ۴۵)

«همان خدا که اگر پیامبرش یاوه سرود، به دلش مُهر نهد تا دیگر باطل نسرايد.» (شوری / ۲۴)

۳. پیامبرانی که خداوند برای هدایت انسان‌ها گسیل داشته است، علاوه بر شعور وحی، ید بیضای معجزه نیز داشتند و اعجازشان نشان از نبوت آنها داشت و خداوند فرستاده‌های خود را بی‌نشان ارسال نمی‌کند. حال که هر کوکی نیز می‌فهمد تیغ را نشاید که دست زنگی مست سپرد، آیا سزاوار است که آفریدگار، علامه صدقش را به دست کسانی دهد که در سریر و هم‌آود خویش، خویشتن را خلیفه آن سرور پنداشته، در سر توهم ارتباط با خدا را دارند؟ خداوند بلندمرتبه‌تر از این پندارها است که ید بیضا به دست دیوانه سپارد و نیل خروشان به امر روان پریشی دام کند. آن خدایی که از آتش نمرود برای ابراهیم گلستان ساخت و از شعله‌های پرشاره، نسیم عطر بهاره برآورد، بی‌جهت کلام خلیل را استوار نمی‌کرد. مگر می‌شود دم مسیح که پیر را برنا می‌کرد و کور را بینا، حکمتی از شکرستان کلام دوست نچشیده باشد؟ آری آن خدایی که ساحران کلام را از سحر کلام محمد ﷺ به شگفت آورده بود، همو بود که کامش را به کلامش شیرین ساخته و خوان حکمت را از لبنان او گسترده بود.

۴. چنین تصویری که پیامبران، نبوغ، حالات درونی یا تجارت خود را وحی می‌پنداشتند، تنها دو پیش‌فرض می‌تواند داشته باشد: یا اینکه پیامبران در دسته نادانان باشند یا از مکاران. بسیار دور از ذهن است که انبیا و اوصیای آنان، آنقدر روان پریش و غافل باشند که خود نفهمند مجذون شده‌اند و جنون، عنانشان از کف ربوده باشد. آنچه ما از تاریخ و سیره پیامبر در دست داریم، همه حاکی از فرزانگی او و اعتراف دوستان و دشمنان به آن است. اینکه همه مکارانه و انمود کرده باشند که خدای مهربان آنان را به پاسداری از هدایت برگزیده است، شاید بزرگ‌ترین افتراضی تاریخ باشد.

۵. با نگاهی به سیر نزول آیات وحی در طول زندگی مبارک پیامبر متوجه می‌شویم هدایت هادی به لحظات خاص و درنگ پیامبر اختصاص نداشته است. گاه در بحبوحه جنگ و گاه در سخت‌ترین لحظات طاقت‌فرسا پیک وحی می‌رسید و پیامبر بی‌درنگ اسرار هدایت را بازگو می‌کرد. در این لحظات، پیامبر آرامش اندیشه نداشت که از دغدغه خود، چکامه وحی بسراید.

نقدهای نگرش روان‌شناختی و اجتماعی

۱. بهفرض که برخی انسان‌ها دارای حالات روانی خاصی باشند و چنان باشند که آتش دورنشان آنها را به رسالتی خاص منصب کند و اینکه برخی آنقدر در اندیشه اصلاح جامعه باشند که خود را رسول خداوند پسندارند؛ اما صرف این فرض‌ها دلیل نمی‌شود که نبوتِ خاص پیامبر اکرم ﷺ این‌گونه بوده باشد. این امر نیاز به اثبات دارد.

۲. پیامبر در تمام عمر قبل از بعثت خویش هیچ سابقه اصلاح‌گری اجتماعی یا نبوغ خاصی نداشته است. تنها سابقه پیامبر در تاریخ عرب جاهلی، حضور در پیمان حلف‌الفضول بود؛ پیمانی که دیگران نوشتند و هر آزادمردی آن را امضا کرد و پیامبر تنها یک امضاکننده بود. قرآن خود می‌گوید: «قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا تَلَوَّهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَذْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِي كُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ إِفْلَا تَعْقِلُونَ.» (یونس / ۱۶) در این آیه، یاوه‌گویان خطاب شده‌اند که پیامبر پیش از این در جمع شما حضور داشت و هیچ‌گاه چنین نمی‌گفت که امروز برای شما تلاوت می‌کند.

نقدهای نگرش تجربی

۱. پیامبر امی و درس‌نخوانده بود. عرب عصر جاهلی کتاب و حساب ندیده بودند و قلم و دوات نمی‌شناختند. قرآن علاوه بر داستان‌های انبیای پیشین، لبریز از حکمت‌ها و اندیشه‌های متعالی بود که حکیمان و فیلسوفان مکاتب دنیا هم از هماوردی او معذورند. پس چگونه در ذهن بگنجد که پیامبری مکتب‌نرفته آن را در میان قومی درس‌نیامونخنه نگاشته باشد؟ اگر فرایند وحی تجربه‌ای دینی می‌بود – همان‌طور که طرفداران تجربی بودن وحی معتقدند – باید در همان سطح فرهنگ و معتقدات زمانه می‌بود، نه به‌کلی متفاوت با آن.

۲. تاریخ پیامبران برنمی‌تابد که مقام و جانی پیامبران، محصول تجرب آنها بوده باشد. عیسی ناصری ﷺ درحالی که هنوز هیچ تجربه‌ای را از سر نگذرانده بود و در گهواره بود، به گواه قرآن (مریم / ۲۰ – ۱۹) به نبوت می‌رسد و اعلام پیامبری می‌کند.

۳. برخی سرشت وحی پیامبر را تجربه خوانده‌اند؛ تجربه‌ای که چه‌بسا هر روز فربه‌تر شود و پیامبر در آن ماهرتر. چنین کلامی به این معنا خواهد بود که این خداوند است که پس از کسب تجربه در این ارتباط کارآزموده‌تر می‌شود و بهتر به هدفش نائل می‌شود؛ چراکه ارسال وحی بر عهده خداوند است. اوست که باید پیامبر را مستعد دریافت پیام کند. موقفیت و پیشرفت روزبه‌روز پیامبر به‌معنای پیشرفت خداوند در ارسال هدایت است.

۴. از طرف دیگر، به‌فرض که بپذیریم ارتباط با سروش غیبی نوعی تجربه باشد، حاصل این تجربه‌ورزی، کارآزموده‌تر شدن در دریافت و ارتباط است، نه کارآزموده شدن در بیان معانی و نگارش حکمت‌های متعالی‌تر. به‌پنداشت اینان، پیامبر روزبه‌روز راحت‌تر می‌تواند ارتباط روحانی در تجربه عرفانی داشته باشد و این

ربطی به کارآزموده شدن در انشای محتوای آن حقایق ربانی ندارد.

۵. تفاوت اصلی ماهیت وحی و تجربه دینی در این است که ماهیت وحی نزول است و ماهیت تجربه دینی، صعود تجربه کننده. نگارش قرآن، نگارش پیامی نازل شده است، نه شرح حال پیامبری صعود کننده. اینان در راستگویی و امانت پیامبر تردیدی نکرده‌اند. پیامبر در کتابی که آورده، سراسر وحی را به نزول و تنزیل و انتزال و القا توصیف کرده است؛ اما حقیقت تجربه عرفانی، صعود شخص به عوالم بالاتر و خبردار شدن از اسرار است.

۶. تفاوت دیگر وحی و یافته‌های عرفانی، پیشینه و عقبه وحی است. در رهیافت تجربه دینی، هیچ عقبه‌ای برای وحی نیست؛ اما در رهیافت عرفانی - همان‌طور که در قرآن آمده است - حقیقت وحی نزد خداوند است و به تدریج از آن عالم والا به عالم ماده تنزیل می‌شود. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۲: ۱۶۳)

۷. تفاوت دیگر وحی و حالات عرفانی در نوع اتصال آنها با مبدأ خویش است.

هرچند هر دوی این حالات شهودی هستند، ولی عارفان گاه با عالم مثالی متصل به نفس خویش اموری را مشاهده می‌کنند؛ اما شهود پیامبران، شهود عالم منفصل از خویش است و متن واقع را می‌بینند و از این‌روست که در تعالی خویش هیچ‌گاه با هم اختلاف ندارند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱ / ۱۶۰)

عرفا گاه با مثال متصل به نفس خود در ارتباط هستند و مطالبی را مشاهده می‌کنند و گاهی در ارتباط با مثال منفصل اموری را می‌بینند و به‌هر تقدیر در هیچ حال معصوم نیستند و احتمال خطأ در کشف ایشان راه دارد ... اما وحی پیامبران همواره در ارتباط با متن واقع و همواره با عصمت همراه است و لذا احتمال خطأ در آن راه ندارد ... لذا انبیا همیشه یکدیگر را تصدیق می‌کرده‌اند. (همان: ۱۶۰)

۸. پویندگان حقیقت می‌دانند که معرفت وحیانی نباید با تجربه وحیانی خلط شود. پیامبران همراه با معرفتی که برای ایشان حاصل می‌شد، تجربه دینی هم داشته‌اند؛ اما این معرفت با این تجربه هم‌سخن نیستند. برای نمونه، آنگاه که حضرت موسی صدای خداوند را شنید، حالتی درونی به او دست داد و زمانی که به سخن او گوش فرا داد، معرفتی از سخن دیگری برایش حاصل می‌شد.

۹. بهفرض که تجربه دینی، شرط لازم برای نبوت باشد، شرط کافی نیست. در این تردیدی نیست که پیامبران برای اتصال با مبدأ هستی باید از قبل مهیا شده باشند و از این راه بیگانه نباشند؛ اما این حداقلی است که با توفیق الهی فراهم می‌شود و بیشتر همان لطف و منت خدایی است که پیام را به‌گونه‌ای منحصر به‌فرد در اختیار پیامبرانش قرار می‌دهد.

بايزيد بسطامي که خود رهرو طريق عرفان است، مى گويد:

چون ۹۰ هزار سال به سر آمد، بايزيد را دیدم و من هرچه ديدم، همه من بودم. پس چهار هزار

بادیه بریدم و به نهایت رسیدم، چون نگه کردم، خود را در بدایت درجه انبیا دیدم. پس چندان در آن بی نهایتی برفتم که گفتم بالای این درجه هرگز کس نرسیده است و برتر از آن مقام نیست. چون نیک نگاه کردم، سر خود را بر کف پای یک نبی دیدم. پس معلوم شد که نهایت حالت اولیا بدایت حال انبیاست و نهایت را غایت نیست. (عطار، ۱۳۷۲: ۲۰۶)

۱۰. وحی تجربه‌ای منحصر به‌فرد است و تا تجربه نشود، نمی‌توان از آن سخن گفت. آنان که از جانب خویش ماهیت آن را می‌کاوند، چیزی را واکاوی می‌کنند که خود تجربه نکرده‌اند.

پیامبر، قابل وحی

خشتش اول بحث وحی و وحی‌شناسی برپایه عقل است. عقل می‌گوید خدای حکیم بندگانش را هدایت می‌کند و حال که همگان نمی‌توانند بی‌واسطه خلیفه آن ذات متعالی باشند، پس باید بنده‌ای برگزیده، این پیام را دریافت کند و به کمالش ابلاغ کند. عقل تنها می‌گوید: پیامبر باید استعداد دریافت این پیام را داشته باشد، نه تولید آن را. متأسفانه برخی از این اصل غفلت کرده‌اند و ناخواسته آن قدر پیامبر را بالا برده‌اند که او را تولیدکننده وحی خوانده‌اند؛ غافل از اینکه با این کار از نقش خدا می‌کاهمند. به‌هرحال، تبیین فرایند نزول نیاز به فهم مقدماتی دارد که در پی خواهد آمد.

پیامبر و قوه دریافت وحی

وحی منت الهی است و خداوند از سر لطفش بندگانش را به هدایت خویش قرین ساخته است؛ اما آیا هر کس استعداد دریافت وحی را دارد؟ پاسخ روشن است. هرچند وحی منت الهی است، باید فردی برای این ارتباط مهیا می‌شد و کار خداوند به گراف نیست. همان‌طور که دستگاه‌های ضایعه کودک توان هضم چرب و شیرین‌های ضیافت اشراف را ندارد، هر کسی هم توان فهم معارف را در فیض ضیافت حضور ندارد و چه بسا قالب تهی کند. آری، پیامبران باید قبل از به استقبال وحی رفتن، مهیای این دریافت می‌شوند. نمونه‌هایی از این آماده‌سازی‌ها چنین است:

۱. انجام دادن عبادات خاص، مانند روزه: روزه ماه رمضان ابتدا فقط بر پیامبران واجب بود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که همانا خداوند روزه رمضان را بر پیامبران واجب کرده بود، درحالی که هنوز بر امت‌ها واجب نشده بود. (صدقوق، ۱۴۱۳: ۲/ ۹۹)

۲. چله‌نشینی: پیامبر هر سال در ماه رمضان و همیشه در طول سال برای خلوت و عبادت به کوه نور می‌رفت و تنها در غار حرا با خدای خویش مناجات می‌کرد. موسای کلیم‌الله نیز برای دریافت وحی، خود را آماده می‌کرد. وی باید ۴۰ روز عابد کوه طور باشد تا لیاقت دریافت آن الواح هدایت را بیابد. حتی ۳۰ روز به ۴۰ روز افزایش می‌باید تا این آمادگی بیشتر شود.

۲. خداوند نیز خود پیامبرانش را آماده‌تر می‌کرد. از پیامبر نقل شده است که یک‌بار در کودکی و بار دیگر در بزرگسالی، فرشته وحی قلب ایشان را شستشو داده است. این بیان، نمونه‌ای ساده برای بیان کردن این حادثه بوده است. (مقبل المجیدی، ۱۴۲۱: ۵۴ - ۵۰)

بیان دیگری از آماده‌سازی پیامبر ازسوی خداوند در آیه ۲۲ سوره زمر آمده است: «فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَيْهِ تُورٌ مِّنْ رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». در سوره انشراح نیز همین مضمون آمده است: «أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرُكَ وَوَضَعَنَا عَنْكَ وِزْرَكَ». خداوند سینه پیامبر را گشوده بود و به او شرح صدر داده بود تا دلش گنجایش کلام الهی را داشته باشد.

۴. تأیید با روح القدس: پیامبران ابزاری اختصاصی دارند و آن روح جداگانه‌ای به نام روح القدس است. در روایت معتبری از امامان وارد شده است که انسان‌ها سه روح دارند: روح‌الحیات، روح‌الشهود و روح القوّة. انسان‌های مؤمن علاوه بر این سه، روح دیگری به نام روح‌الایمان دارند و انبیا روح پنجمی دارند که روح القدس نامیده می‌شود. این روح همراه آنان است و بعد از سلسله نبوت به امامان منتقل می‌شود. این همان روحی است که غفلت و خواب ندارند و مؤید به نیروی الهی است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۷۲) در قرآن نیز به صراحةً آمده است که تا قبل از اعطای روح به پیامبر، ایشان خبری از کتاب نداشتند. (شوری / ۵۲)

البته هرچه وحی الهی سنگین‌تر و جامع‌تر باشد، پیامبر حامل وحی باید جلا‌یافته‌تر باشد. محمد<ص> آخرین پیامبر الهی بود و قرآن آخرین وحی. قلب پیامبر محل ریش وحی الهی است و هرچه وحی کامل‌تر باشد، ظرف آن نیز باید جامع‌تر باشد. پس وی باید بیشترین آمادگی را برای دریافت وحی در خود تحصیل می‌کرد. در احادیث معراج، بارها از زبان جبرئیل گفته شده است که: ای محمد، اینجا که گام می‌گذاری، هیچ نبی مرسل و ملک مقربی تاکون پای نگذاشته است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵ / ۲۳۶) در روایتی دیگر آمده است: چون خداوند قلوب بندگانش را نظر کرد، قلب محمدش را برترین قلوب‌ها یافت و او را برای آخرین رسالت‌ش برمگزید. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۷ / ۳۰۹) امام خمینی<ص> عیسی<ص> را آینه جلال، موسی<ص> را آینه جمال و محمد<ص> را به حسب خاتمیتش آینه‌دار جمال و جلال الهی می‌داند. (امام خمینی<ص>، ۱۳۷۷: ۱۴۲ - ۱۴۳)

۵. تکمیل قوای پیامبر<ص> در شب قدر: خداوند شب قدر را چنین توصیف می‌کند: «تَنَزَّلُ الْمَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْذُنُ رَبُّهُمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ». در اینکه مراد از اذن چیست، علامه طباطبایی می‌فرمایند: اذن به معنای اعلام رخصت و عدم مانع است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۳۳۲) این اعلام به این معناست که در آن شب، موانع برطرف شده، دیگر حاجاب برای پیامبر باقی نمانده است. همین که این حاجاب برداشته می‌شود، قرآن نمایان و نازل می‌شود. قرآن در لوح محفوظ بود و نورش بر عالم می‌تابید، اما چشمی برای دیدن لمحات هدایتش نبود.

شب قدر، شب کمال انسان بود. از امام صادق<ع> روایت شده است که شب قدر، شب فاطمه<ع> است.

(مجلسی، ۱۴۰۴: ۶۶ / ۴۳) البته نه اینکه ایشان تنها مصدق انسان کامل شب قدر باشند. آن شب، شب انسان‌های کاملی است که خداوند آخرین سفارت‌های هدایت را به دوش آنها سپرده است.

شاید سر اینکه سوره قدر با صیغه جمع «انا انزلنا» نازل شده است، برای اشاره به این باشد که آن شب، جمیع اسماء و صفات الهی بر پیامبر متجلی شد. (امام خمینی^{ره}، ۱۳۷۵: ۳۲۱ - ۳۲۰)

شب قدر هم اشاره‌ای به ظاهر کننده اسم اعظم یا همان مرأت تام محمدی است. (همان: ۳۳۷) از آنجاکه رمضان ماه تکامل و خودسازی است، کتاب‌های آسمانی در ماه مبارک نازل می‌شد. تورات در ششم، انجیل در دوازدهم، زیور در هجدهم و قرآن در شب قدر امت خاتم نازل شد. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵۹ / ۱۱) شاید شب قدر هر امّتی همان شبی باشد که دروازه‌های برکت گشوده می‌شود و خلق خدا متنعم به فصل جدیدی از هدایت می‌شوند.

مراتب وحی

وحی در موطن‌ها و مراحل گوناگونی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۷ / ۴۱) و پیامبران نیز با توجه با درجات خود، سطوح مختلفی از وحی را دریافت می‌کنند. از این اختلاف می‌توان فهمید که آنها نیز در دریافت وحی متفاوت بوده‌اند و شخص پیامبر در وحی نیز مدخلیت داشته است.

محی‌الدین عربی که بیانش زینت کلام عرفان نظری است، می‌گوید: فرمان الهی از عرش نزول می‌کند تا به سدره‌المتلهی می‌رسد؛ از آنجا به آسمان‌ها نزول می‌کند تا اینکه به آسمان هفتم - که آسمان دنیاست - می‌رسد و از آنجا به زمین فرود می‌آید و بر قلوب خلائق تجلی می‌کند. در این راه هر کس به اندازه استعداد خود از آن بهره‌مند می‌شود. (ابن عربی، بی‌تا: ۳ / ۲۹)

در قرآن به این تفاوت درجات انبیا نیز اشاره شده است: «تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْ كَلَمَ اللَّهِ وَرَقَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْئِمَ الْبَيْتَاتِ وَآتَيْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ». (بقره / ۲۵۳) طبق این آیه، پیامبران در یک سطح نیستند و برخی بر برخی ترجیح داده شده‌اند. یک مصدق برتری در آیه، اختلاف در نوع وحی معرفی شده است. برخی از پیامبران مستقیم با خداوند نجوا می‌کنند. در آیه دیگری آمده است: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا». (اسراء / ۵۵) از این آیه هم معلوم می‌شود که یکی از برتری‌ها، برتری در اعطای کتاب است. تنها برخی از پیامبران الهی بودند که این لیاقت را داشته‌اند که کتابی از خداوند دریافت کنند.

در آیه دیگری آمده است: «وَمَا كَانَ لِيَشْرِ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسِلَ رَسُولًا فَيَوْحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ». (شوری / ۵۱) در این آیه، سه‌گونه ارتباط الهی برای پیامبران تصویر شده است: وحی مستقیم، کلام از ورای حجاب، کلام به‌واسطه فرستاده الهی. ممکن است یک پیامبر، تنها به یک شیوه وحی را دریافت کند و پیامبر دیگری به هر سه شیوه. این امر به رتبه پیامبران بستگی دارد. وجود این روش‌های

سه‌گانه به این سبب نیست که خدا حالات گوناگونی دارد؛ چراکه تبدل در ناحیه ذات الهی ممکن نیست. تمام اقسام وحی در شخص پیامبر جمع می‌شود و این پیامبر است که حالات مختلفی دارد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱ / ۵۴ – ۵۳) گاهی انسان حالت خاصی پیدا می‌کند که تکلم الهی را بی‌واسطه دریافت می‌کند و گاهی با واسطه فیض را می‌گیرد که آن واسطه یا فرشته و روح امین است و یا واسطه حجاب. تفاوت نسبت به انسان کامل و مستمع است، نه نسبت به متکلم و منشأ وحی. (همان: ۵۳) علامه نیز مراتب سه‌گانه وحی را قابل جمع می‌دانند و تفاوت را به لحاظ توجه مخاطب می‌دانند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ / ۱۴ - ۱۳۹)

مراتب وحی بسته به مراتب پیامبر نیز متفاوت است. درجات انبیا در گستره کلامشان و جاودانگی پیامشان نیز مؤثر بوده است:

چون نبوت ختمیه و قرآن شریف و شریعت آن سرور از مظاہر و مجالی، یا از تجلیات و ظهورات، مقام جامع احدی و حضرت اسم الله الاعظم است، از این جهت محیط‌ترین نبوّات و کتب و شرایع و جامع‌ترین آنها است و اکمل و اشرف از آنها تصور نشود؛ و دیگر از عالم غیب به بسیط طبیعت علمی بالاتر یا شبیه به آن تنزل نخواهد نمود؛ یعنی، آخرین ظهور کمال علمی که مربوط به شرایع است همین، و بالاتر از این امکان نزول در عالم ملک ندارد؛ پس، خود رسول ختمی^{۲۶} اشرف موجودات و مظہر تامَّ اسم اعظم است، و نبوت او نیز ائمَّ نبوّات ممکنه و صورت دولت اسم اعظم است که ازلی و ابدی است. (امام خمینی^{۲۷}، ۱۳۷۵ / ۳۱۰ - ۳۰۸)

کیفیت تنزیل

به‌نظر صدراء، اگر روح به تجرد کامل رسد، با عقل فعال مرتبط می‌شود و اسرار زمین و آسمان برای وی روشن می‌شود. البته گاهی برخی از اولیا به کمالاتی می‌رسند و اسراری برای او فاش می‌شود؛ اما پیامبران بسته به مقامشان می‌توانند به حالتی رسند که هیچ‌گاه قوای ظاهرشان آنان را از درک آن حقایق باز ندارد. پیامبران در سیر مجرد خود به‌سوی خداوند معارف را مشاهده می‌کنند و خداوند هدایات‌ها را برایشان آشکار می‌کند. در راه بازگشت، آنچه پیامبر با روح قدسی‌اش مشاهد کرده، بر روح بشری‌اش ممثل می‌شود و آنگاه در مرحله بعد از عالم خیال به حواس ظاهر منتقل می‌شود. درین حال چه‌بسا پیامبر سروش وحی را در قالب جبرئیل شهپیر یا مردی زیبارو ببیند که اسرار را در گوش او نجوا می‌کند. (صدرالدین شیرازی، ۳۲ / ۳۱ و ۳۵) البته این بیان، تنها از صدرای شیرازی نیست و فلاسفه قرن‌هاست که به این کلام معتقد هستند. علامه حلی در کتاب *ایضاح المقاصل* می‌فرمایند:

ان النفس اذا اتصلت بالعقل الفعال فادركت صورة كلية، حصلت المتخيلة صورة جزئية محاكية
لسلك الصورة الكلية و مناسبة لها. ثم يترك تلك الصورة الى قوة الحس المشترك، فيرسنم
فيه فيشاهد و لو لا حصول المانع لقد كان هذا الاحساس دائمًا. (حلی، ۱۳۳۷: ۲۴۱)

نه تنها فیلسوفان شیعی، که فیلسوفان و متکلمان اهل سنت نیز از دیرباز با این کلام آشنا بوده‌اند.
سیف الدین آمدی - از علمای قرن ششم و هفتم - می‌نویسد:

و ليس ما يراه النبي من اختلاف صور الملك لتبدل حقيقته او لتبدل صورته و شكله بل الذي يظهر انها انوار روحانية و جواهر عقلية تظهر في الخيال علي الاختلاف تلك الاشكال و يكون تعلقها به - في ضرب المثال - علي نحو تعلق الانفس الناطقة بالابدان. فإذا اشتدت صفاء النفس بحيث صارت متصلاً به عالم الغيب انطبع تلك الاشكال في القوة الخيالية و ارتفعت فيها تلك الكمالات الالاهوتية ثم انطبع ما حصل في الخيال من الادراكات الظاهرة في الحواس الباطنة فذا ذاك يري من الاشخاص الصور و يسمع من الاصوات ما تتقارض عن الاحاطة به قوي البشر فما يراه من الصور هي ملائكة الله و ما يسمعه من الكلام هو كلام الله و وحيه الموصي به اليه. (۳۲۵: ۱۹۷۱)

معنای اینکه روحانیت پیامبران، نازل‌کننده ملائک است، (امام خمینی ره، ۱۴۱۰: ۳۷ - ۳۶) آن است که پیامبران به دلیل قوای روحانی شان می‌توانند فرشته وحی را در عالم مثال و عقل رصد کنند، نه اینکه حقیقتی در کار نباشد و پیامبران به قدرت توهمند خویش چنین بیندارند. پیامبر منبع تولید وحی نبوده است؛ اما به قدرت خویش می‌توانسته آنچه را در آن عوالم مجرد موجود بوده است، تنزیل دهد. حقیقت وحی نزد خداوند حکیم علیم است. (نمایل / ۴) پیامبران واسطه‌ای برای تنزیل آن حقیقت هستند. در این راه در هر مرحله، مستمعی و در هر وادی شنونده‌ای دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۷۷)

تنزیل قرآن به نحو تجلی است. یعنی در عین حال که معارف آن به دست مردم رسیده، مرحله اعلاییش نزد خدای علی حکیم و مرحله عالی اش در دست فرشتگان کرام برره است. (همو، ۱۳۷۸: ۱/ ۴۶)

اشتباه خواهد بود اگر بینداریم نسخه ام الکتاب قرآن در حدود سال ۴۰ عام الفیل نگاشته شد و آنگاه پیامبری برگزیده شده تا صلاحیت قرائت از روی آن نسخه را داشته باشد. قرآن حقیقت خود را لدنی معروفی می‌کند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را واسطه‌ای می‌داند که آن را از مقام لدنی به ارungan آورده است. قرآن لدنی، زمانی نیست و آنچه سندش در نزد خداوند است، زمان بردار نیست. خدا از حکمت‌ش جدای نیست و حکمت و مهربانی از هدایت خلق و هدایت، کتاب و راهنمای خواهد.

قرآن دارای ابعادی است که تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معموث نشده بودند و قرآن متنزل نشده بود، از آن مقام غیب، نازل نشده بود از آنجا و با آن جلوه نزولی اش در قلب رسول خدا جلوه نکرده بود، برای احدی از موجودات ملک و ملکوت ظاهر نیوی. بعد از آنکه اتصال پیدا کرد، مقام مقدس

نبوی ولی اعظم با مبدأ فیض به آن اندازه‌ای که قابل اتصال بود، قرآن را نازلتاً و مُنْزَلًا کسب کرد، در قلب مبارکش جلوه کرد و با نزول به مراتب هفتگانه به زبان مبارکش جاری شد. (امام خمینی^{ره}، بی‌تا: ۴۳۱ / ۱۷)

پیامبر همان واسطه‌ای است که به مدد الهی می‌تواند اسرار را به زبان مردم بازگو کند. از این‌رو در کلام وحی نیز قرآن به قول پیامبر منسوب شده است: «إِنَّهُ لَوَلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ.» (الحاقة / ۴۰) در قرآن نیز این پیامبر است که به مقامی می‌رسد که خداوند تنزیل قرآن را برای او آسان می‌کند. (اعلی / ۸) قرآن به صراحت می‌گوید که خداوند آن را به زبان پیامبر آسان کرد، نه زبان قوم پیامبر: «فَإِنَّمَا يَسِّرَنَا بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدَّا.» (مریم / ۹۷) و «فَإِنَّمَا يَسِّرَنَا بِلِسَانِكَ تَعَلَّمُهُ يَتَذَكَّرُونَ.» (دخان / ۵۸) یعنی پیامبر است که قوه‌ای خاص دارد که می‌تواند آن حقایق عالی و حقیقتی را نازل کند. البته این قوه بیان و ترجمه اسرار، قادری است که خداوند رحمان به او آموزش داده است: «الرَّحْمَنُ عَلَمُ الْقُرْآنَ حَقَّ الْإِلَيْسَانَ عَلَمَهُ أُبَيْنَ.» (الرحمن / ۴ - ۱) قرآن از منبع خود تابیده می‌شود و این‌طور نیست که یک‌بار که تابیده شد، دیگر منبع آن فیض رحمت به انتهای برسد. امامان معصوم نیز که به مقام انسان کامل نائل شده‌اند، با رسیدن به این مقام قرب، به این قدرت دست خواهند یافت که به همه مراتب وحی معقول آگاه شوند و بتوانند آن را به زبان عالم ماده ترجمه کنند. از این‌رو امام باقر^ع، امامان را «تراجهٔ وحی الله» (کلینی، ۱: ۱۳۶۵ / ۱۹۲) و امام صادق^ع آنان را «ترجمان وحیه» (مجلسی، ۴: ۱۴۰۴ / ۲۶ - ۲۵۹) می‌خوانند. در زیارت امام کاظم^ع ایشان را «ترجمان القرآن» (مجلسی، صدوق، ۲: ۱۴۱۳ / ۶۰۹) توصیف شده‌اند. در زیارت امام کاظم^ع ایشان را «ترجمان القرآن» (مجلسی، ۲۱ / ۹۹: ۱۴۰۴) می‌خوانیم و امام علی^ع خود را به «ترجمان الله» (قمی، ۱: ۱۳۶۳ / ۸۵) معرفی کرده است. با این توجه، فهم مسئله علم امامان و آگاهی آنان از همه اسرار قرآن روشن تر می‌شود.

امام صادق^ع در مورد حقیقت قرآن می‌فرمایند: «اگر قرآن بر اقوامی که مرده‌اند، نازل شده بود، با مرگ آنها قرآن هم مرده بود؛ اما قرآن جاری است، همان‌طور که در اقوام گذشته جاری بود و قرآن بر اول و آخرین ما جاری است، همان‌طور که ماه و خورشید جاری هستند.» (مجلسی، ۴: ۱۴۰۴ / ۳۵ و ۴۰۳) آداب تلاوت قرآن نیز مؤید همین نکته است.

مستحب است هنگان شنیدن و یا تلاوت خطاب «یا ایها الذين آمنوا» بگوییم «لبیک». برای آنکه خطاب خداوند فعلی است و خدا هم اکنون با ما سخن می‌گوید. اگر تکلم خداوند هم اکنون نباشد، دیگر لبیک گفتن برای آن چیست؟ چگونه می‌شود کسی با قصد جدی جواب متکلم در گذشته را بگوید؟ (جوادی آملی، ۱: ۱۳۷۸ / ۶۴)

در سیره امام صادق^ع نیز آمده است که گاه ایشان هنگام قرآن قرآن در نماز بی‌هوش می‌شدند و بعد از به هوش آمدن می‌فرمودند: «ما زلتُ أَكْرُرُ آياتِ التَّرْقَانَ حَتَّى يَأْلَعَتْ إِلَيْهِ حَالٌ كَانَتِ سَمِعْتُهَا مَشَافِهَةً مِّنْ أَنْزَلَهَا.»

(مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۷ / ۵۸) از اینجا معلوم می‌شود قرآن جاری و ساری است.

مهم‌ترین مرحله در فرایند نزول وحی، گذر از دنیای فراسو به دنیای الفاظ مادی است. طبق اعتقاد بیشتر متکلمان شیعه، الفاظ وحی نیز الهی هستند. متکلمان معتقدند جنبه‌های اعجاز قرآن با الفاظ گره خورده است و اعجاز هرچند به دست پیامبر آشکار می‌شود، امری الهی است. حال جای این سؤال باقی است که پیامبر چگونه الفاظ قرآن را درک می‌کند؟ آیا پیامبر قوهای خاص یا خلقتی دگر دارد که می‌تواند با عالم بالا ارتباط برقرار کند و کلامش موبه مو وحی الهی باشد؟ در این صورت آیا محمد ﷺ را به عرش برده‌ایم یا او را به حد یک بلندگوی ساده بر ایوان دنیا فرض کرده‌ایم؟

پاسخ را باید در مقام قرب پیامبر جستجو کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

آن هنگام که پیامبر ﷺ به معراج برده شد، خداوند به او گفت: بندگانم به چیزی چون واجبات (نمازهای واجب) به من نزدیک نمی‌شوند و گاه با مستحبات (نافل‌ها) نیز به من تقرب می‌جویند تا محبوب من گردد. وقتی محبوب من شوند، من شنوازی آنها می‌شوم و با من می‌شنوند، و بینایی‌شان از من خواهد بود و با نور من خواهند دید، من زبان سخنگوی‌شان می‌شوم و دستی برای کارهای سنگین‌شان؛ در این حال اگر مرا بخوانند، اجابت می‌کنم و اگر درخواستی داشته باشند، برآورده می‌کنم. (کلینی، ۱۲۶۵: ۲؛ ۳۵۳)

وقتی آن معنای مجرد به سینه پیامبر می‌رسید، چون پیامبر در قرب نوافل و فرائض به حق واصل شده بود، همه امورش خدایی می‌شود و نطق او هم به دست خدا می‌شود. (جوادی آملی، ۱: ۱۳۷۸ / ۴۸) این اولیا به جایی می‌رسند که خداوند متكلف همه علوم و اعمال آنها می‌شود. این بالاترین فخر است و نمی‌توان چنین مقامی را به بلندگو تشبیه کرد. (همو، ۱۳۸۷: ۲۰۰ - ۱۸۷) وقتی به این مقام می‌رسند، دیگر منطق آنها هم خدایی می‌شود و به این رتبه که می‌رسند، «وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم / ۴ - ۳) می‌شوند. محی‌الدین عربی در فصیح یوسفی می‌گوید: «فَمَنَا مِنْ يَكُونُ الْحَقَّ بِعْدَهُ وَبِصَرِهِ وَجِمِيعِ قُوَّاهُ وَجَوَارِحِهِ بَعْلَامَاتٍ قَدْ اعْطَاهَا الشَّرْعُ الَّذِي يَخْبُرُ عَنِ الْحَقِّ». (خوارزمی، ۱۳۶۸: ۳۵۰) اگر اولیای الهی این مقام را دارند، پس مقام انبیای الهی که برگریدگان اولیای الهی‌اند، روشن‌تر خواهد بود.

البته صرف نزول لفظی، یعنی بی‌خبری پیامبر از باطن قرآن.

باطن و تأویل قرآن ممکن نیست که به‌واسطه نزول فرشته وحی بر پیامبر القا گردد؛ زیرا هرچه تنزل یابد و به مقام لفظ و مفهوم و علم حصولی و ذهنی برسد، در قلمرو ظاهر قرآن خواهد بود، نه باطن آن و اگر روح مطهر پیامبر آیات الهی را بدون ترقی به عالم غیب و تنها با نزول فرشته وحی دریافت کند، لازمه‌اش آن است که از باطن و تأویل قرآن آگاهی نداشته باشد؛ در حالی که از جمع‌بندی آیات قرآن به دست می‌آید که آن حضرت از تأویل قرآن و دریافت ام‌الكتاب از مقام لدن با ترقی روح آگاه بوده‌اند. (جوادی آملی، ۱: ۱۳۷۸ / ۴۴)

اگر به امت ابلاغ می‌شد که باید نماز بخوانند، پیامبر باید به تمام جزئیات نماز آگاه می‌بود تا بتواند به آن سفارش کند. این طور نبوده است که چراً قرآن را برای پیامبر بیاورد و یکبار پیامبر را به مکتب فراخواند و برایش تفسیر قرآن بگوید.

با این بیان، پیامبر قبل از درک الفاظ مادی وحی، حقیقت معقول و مجرد آن را در عالم عقل و مثال درک کرده است و با اشراف به آن حقایق، اجمال در عالم الفاظ مادی را تفسیر می‌کند. وقتی قرآن به قلب پیامبر نازل می‌شود، این پیامبر است که باید با آن قوای ملکوتی که خداوند در اختیارش قرار داده است، آن را به بیان مردم نازل کند.

وقتی به قلب پیامبر وارد می‌شود، باید نازل شود به مراتب: از این بطن به آن بطن، از این حد به آن حد تا برسد به حدی که به صورت الفاظ درآید. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۳۹)

قرآن سر است. سر مستسر به سر است. سر مقنع به سر است و باید تنزل کند باید پایین تا اینکه برسد به این مراتب نازله. حتی به قلب خود رسول الله که وارد می‌شود، باز تنزل بود، یک تنزلی کرده بود تا به قلب وارد شود. بعد هم از آنجا باید نازل شود تا برسد به آن جایی که دیگران بفهمد. (همان: ۱۶۵)

نتیجه

وحی منت خداوند بر خلق خویش است و خالق مهربان، مخلوق خویش را رها نمی‌کند و انبیا را زینت آسمان هدایت قرار می‌دهد. خداوند مهربان تر از این است که پیامبران وحی، آتش درون خود را مشعل هدایت کنند و خود خورشیدی برای راه سعادت نیفروزند. آنان که وحی را تجربه پیامبران تفسیر کرده‌اند، هرچند پیامبران را به خیال خویش بزرگ کرده‌اند، خدای را از مقام خدایی و هدایت‌گری خویش خلخ کرده‌اند.

پیامبران آن آینه‌های صیقل یافته بودند که نور خدا در دلشان متجلی می‌شد. روح القدس نیز مؤید روح ایشان می‌شد تا درهای آسمان را فتح کنند. خداوند وحی می‌کرد و روح قدسی آنها به این قوه مجدهز شده بود که آن حقیقت وحیانی را ترجمه کند. آن شب که برای اولین بار موانع برطرف می‌شد و اخبار آسمان‌ها برای پیامبران آشکار می‌شد، شب قدر امت‌هایشان بوده است. در این شب، آن قوه ملکوتی به برگزیدگان اولیا اعطای شد و به سفارت الهی انتخاب می‌شدند. نزول دفعی قرآن نیز تنها به همین بیان تبیین‌پذیر است. پیامبران با راهی که طی کرده‌اند، چنان مقرب شده‌اند که منطق آنها خدایی می‌شود.

با این تبیین، حقیقت تنزیل به‌گونه‌ای بیان شده است که دگراندیشان نمی‌توانند خرد بگیرند. اشکال اساسی آنان این است که دریافت وحی در نظام کلامی، تنها از جانب خداوند دیده شده و نقش پیامبر نادیده گرفته شده است. طبق نظریه ترجمان وحی، پیامبران قوه‌ای مخصوص دارند که ابزار درک هاتف غیب است و به آن ابزار که به‌واسطه لیاقت خود به آن مجهر شده‌اند، پیام الهی را می‌شنوند و بدون کم و کاست به زبان

قوم خود ترجمه می‌کنند. این ترجمه کار پیامبر است؛ اما از آنجاکه پیام الهی است و این قوه، هدیه الهی است و خداوند خود عصمت وحی را خمامت کرده است، کلام پیامبر همان کلام خداوند خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آرمستانگ، کارن، ۱۳۸۳، زندگی‌نامه پیامبر اسلام محمد، مترجم کیانوش حشمتی، تهران، حکمت.
۳. آمدی، سیف الدین، ۱۹۷۱، خایه المرام فی علم الكلام، تحقیق حسن محمود عبد الطیف، قاهره، المجلس الاعلى للشئون الاسلامیة لجنة احياء التراث العربيه.
۴. اقبال لاهوری، محمد، بی‌تا، احیای نکر دینی در اسلام، مترجم احمد آرام، تهران، کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی.
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، قرآن در قرآن، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء.
۶. —————، ۱۳۸۷، الوحی و النبوة، قم، مرکز انتشارات اسراء.
۷. حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۳۷، ایضاح المقاصد من حکمه عین القواعد، بی‌جا، چاپخانه دانشگاه.
۸. خوارزمی، تاج‌الدین حسین بن حسن، ۱۳۶۸، شرح فصوص الحكم، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی.
۹. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۹، مدخل مسائل جدید در علم کلام، قم، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام.
۱۰. سروش، عبد‌الکریم، ۱۳۷۹، بسط تجربه نبوی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۰، الحکمة المتعالیة فی الاستمار الاربعة العقلية، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرای.
۱۲. صدقوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرسین.
۱۳. طباطبائی، محمد‌حسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات.
۱۴. عطار، فرید‌الدین، ۱۳۷۲، تذكرة الاولیاء، تصحیح و توضیح دکتر محمد استعلامی، تهران، زوار.
۱۵. فرید و جدی، محمد، ۱۹۷۱، دائرة المعارف القرن العشرين، بیروت، دار المعرفة.
۱۶. قائی‌نیا، علی‌رضا، ۱۳۸۱، وحی و افعال گفتاری نظریه وحی گفتاری، قم، زلال کوثر.
۱۷. قدردان فرامکی، محمد‌حسن، ۱۳۸۶، آین خاتم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۸. قمی، شاذان بن جبرئیل، ۱۳۶۳، النضائل، قم، انتشارات رضی.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. گروه نویسنده‌گان، (جعفر سبحانی و محمد‌سعید بهمن‌پور و عبدالکریم سروش)، ۱۳۸۵، خاتمیت و ولایت، تهران، سمپاد.

۲۱. ———، (سروش و جعفر سبحانی و غیره)، ۱۳۸۷، وحی و جایگاه پیامبر اکرم، تدوین جواد اژه‌ای، تهران، سمپاد.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، بخار الانوار، بیروت، الوفاء.
۲۳. مقبل المجدی، عبدالاسلام، ۱۴۲۱ق، تلخی النبی الفاظ القرآن الکریم، بیروت، مؤسسه الرساله.
۲۴. امام خمینی ره، سیدروح الله، بی تا، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
۲۵. ———، ۱۳۷۵، آداب الصلوٰة (آداب نماز)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
۲۶. ———، ۱۳۷۷، شرح حدیث جنود و عقل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
۲۷. ———، ۱۳۷۸، تفسیر سوره حمد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
۲۸. ———، ۱۴۱۰ق، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، قم، مؤسسه پاسدار اسلام.

مقالات

۱. قدردان قراملکی، محمدحسن، پاییز ۱۳۸۲، «کیفیت نزول قرآن و رهیافت‌های گوناگون آن»، فصلنامه قبسات، ش ۲۹، ص ۱۴۱ - ۱۶۶.
۲. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۷، «اطوطی و زنبور»، ماهنامه بازنای اندیشه، ش ۹۸، ص ۱۷۱ - ۱۹۲.